

بیست هزار آدمی در میدان افتادند. و جام فیروز مخدول و منکوب گشته به گجرات رفت، و در گجرات متوطن بود تا زمانی که بملك الموت ملاقات نمود.

میرزا شاه حسن سه روز دران حوالی نزول فرموده، غنایم و اسبان و اسباب از آنچه بدست افتاده بود بر مردم خود قسمت میکرد، و امرای عظام را بانواع انعام و اکرام بنواخت، و از انجا بشهر تته نزول فرموده بفتح و فیروزی در تغلق آباد سکونت نمود. و بعد از شش ماه عازم بهکر شده از راه هاله کنندی طی مراحل مینمود. و چون در برابر سیوستان رسید، امرای سیوستان بمبارکباد و فتح آمده پیشکش گذرانیدند. و امرای ۱۰ و ارباب سرکار سیوستان نیز رخصت انصراف یافتند. و مردم سخته و دریله نیز در سیوستان استقبال نموده ملازمت کردند. دریله را در همان تاریخ به میر فرخ ارزانی داشته شکارکنان به موضع پیرلو که سه گروهی بهکراست تشریف آورد. و امرای و اعیان (f. 105b) و اکابر باستقبال آمده میرزا شاه حسن را دریافتند. میرزا نسبت بمردم بهکر خیلی توجه فرموده ۱۵ بانعام و اکرام بنواخت. در همین سال جناب شیخ میرک پورانی از قندهار به سند تشریف آوردند. و در سال دیگر خدمت شاه قطب الدین اولاد شاه طیب از هراة به بهکر آمده بملاقات میرزا شاه حسن رسیدند.

### ذکر حکومت میرزا شاه حسن و اسیر شدن مردم دهر

در اوائل سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بسمع میرزا شاه حسن رسید ۲۰ که در حدود اوباره و بهتی واهن جماعة دهر و ماچی و غیره همواره متعرض متوطنان پرگنه ماتیله و رعایای مهر و غیره میشوند. بنا بران بابا احمد ولد ارشد میر فاضل کوکلتاش را با فوجی بتأدیب آنجماعة مأمور ساخت. و مومی الیه بعد از سرانجام سپاه نواحی بهتی واهن و اوباره را تاخته، از انجا

مراجعت نموده در قلعه ماتیله در آمد. مردم دهر بلوچان را که در قلعه سیورای بودند باعث شدند که مردم مغول دست انداز کرده مال و مواشی را برده اند، تا شما دستبرد نخواهید نمود، همیشه این عمل خواهند کرد. بلوچان سیورای جمعیت کرده (f. 106a) مردم مهر را تاختند. بابا احمد خبردار شده، تعاقب نموده، در برابر اوباره باهم ملاقات کرده، بجنگ دره پیوستند. بالآخره بلوچان شکست یافته، اکثری مردم بقتل رسیدند؛ و از مردم دهر چندی را دستگیر نموده در بند کردند. و میرزا شاه حسن فوجی را بجهت تاخت بلوچان تا موضع کنندی و وتر<sup>(۱)</sup> فرستاده بود. آن جماعت نیز بلوچان را تأدیب نموده در حین مراجعت مردم ماچی را که تعلق به اوباره داشتند، بعضی را قتل کردند و جمعی را اسیر نموده گوشمال خوب ۱۰ دادند و مردم مبلغی پیشکش کردند و دختری به بابا احمد دادند. و اوباره را بابا احمد بتصرف خود آورد.

چون خاطر ازان محل جمع نمود، جمعی را در آنجا گذاشته به بهکر آمد. و در حین طغیان آب شتران سرکار میرزا که باهتمام مردم دهر و مهر محمد فراش قریب ماتیله نگاه میداشتند، بلوچان سیورای و جت که در حوالی ۱۵ دیراور و فتحپور و آن حدود بودند خبر یافته، جمعیت نموده، آمده شتران میرزا تاختند. این خبر به بهکر رسید. بابا احمد با سیصد سوار از بهکر برآمده بایلغار خود را به دیراور رسانید، و جمعی را از ایشان مقتول (f. 106b) ساخت، و شتران را باز گردانیده می آورد. چون برابر بهتی واهن رسید بلوچان سیورای و مردم دهر جمعیت نموده سر راه گرفتند. ۲۰ جنگ عظیم واقع شد، تا آنکه بابا احمد زخمهای کاری خورده ازان معرکه برآمد. چون بحوالی ماتیله رسید، از اسب افتاد و مرغ روحش پرواز کرد.

(۱) ح: کنده و دهر؛ ر: دبر؛ م: کنده و دیر

میر عبدالفتاح ولد میر فاضل خیر فوت برادر شنیده بی طاقت گشت ،  
 و از میرزا شاه حسن رخصت حاصل نمود . مشارالیه چون نسبت دامادی  
 به میر قاسم کینک پوش<sup>(۱)</sup> داشت ، میرزا شاه حسن میر قاسم راه فرمود که  
 او هم با جماعه خود برود ، مبادا عبدالفتاح بی جلوی کند . میر عبدالفتاح  
 ۵ باتفاق میر قاسم بدانجا رسیده نعش برادر خود را به بهکر فرستاد ، و خود  
 چندگاه توقف نمود و قابومی جست . روزی بر خیل رحمو دهر سوار شده  
 جمعی کثیر از بلوچ و مردم دیگر را بقتل رسانیدند ، و تا حدود مو رسیده  
 کارزاری غریب نمود . بلوچان هزیمت یافتند . عاقبة الامر مردم دهر در میان  
 انداخته مصالحت نمودند ، و قرار یافت که از بهتی واهن حد سند مشخص  
 ۱۰ باشد . میر عبدالفتاح در بهتی واهن سکونت (f. 107a) نموده چند وقت  
 آنجا بود ، و برادر زاده میر محمد قلی را با خود میداشت ، تا آنکه شی خیر  
 آوردند که مواشی اوباره را بلوچیان تاختند . میر عبدالفتاح از خانه سلاح  
 پوشیده بر آمده پاره راه رفت<sup>(۲)</sup> . چون هوا در نهایت گرمی بود ، حرارت  
 غریب در مزاج او تصرف نمود ، بحدی که تا بخانه آوردن از دست رفته بود .  
 ۱۵ و بعد از وقوع این دو امر در سال نهصد و سی میرزا شاه حسن داعیه  
 تسخیر ملتان نموده حکم فرمود که امرا و لشکریان همه به بهکر آمده استعداد  
 دوساله لشکر بکنند .

ذکر جمعی از بعضی وقایع که در اثنای این عزیمت واقع شد

چون میرزا شاه حسن تصمیم عزیمت ولایت ملتان پیشنهاد همت ساخت ،  
 ۲۰ خواست که اول خاطر از دغدغه جمعی از مردم ارغون و تکدر و هزاره که  
 در ولایت سیوی مع کوچ مانده بودند فارغ سازد . بایلغار با هزار سوار  
 در عرض يك هفته به سیوی رسیده و قلعه سیوی را مرمت فرموده و به

(۲) ه : تاخت

(۱) ح : کینک : ر سه : کینک پوش

معمدان سپرده خاطر ازان محل جمع نمود. و وقت مراجعت از راه چتر و لهری توجه فرموده بلوچان رند و بگتی<sup>(۱)</sup> را تاخت و اسیر نموده مطیع و منقاد (f. 107b) گردانید. و بالآخرة جماعه اسیر را بعد و شرط بآنها سپرده کلانتران و سرداران را در ملازمت خود به بهکر آورد.

و چون خبر نهضت رایت دولت قاهرة ظهیر السلطنة و الخلافة محمد ه بابر بادشاه بصوب هند منتشر شد، میرزا شاه حسن پیشکش لائق مصحوب ایلچیان با عرضه داشت بدرگاه بادشاه فرستاد<sup>(۲)</sup>. چون میرزا شاه حسن هنگامی که در ملازمت بادشاه می بود، یجناب میر خلیفه که وکیل و دیوان یکی سرکار بادشاهی بود طرح خصوصیت و دامادی در میان انداخته بود، و آن التماس بشرف اجابت اقتران یافته، بنابراین برای تجدید و تمهید قواعد ۱۰ اختصاص مسماة شاه سلطان جدہ عبد الباقی را که از اولاد سید جعفر بوده نیز بملازمت ظهیر السلطنة فردوس مکانی فرستاده التماس آن داعیه نمود. و حضرت فردوس مکانی<sup>(۳)</sup> باعث شده گلبرگ یکم بنت میر خلیفه را بحالہ نکاح میرزا شاه حسن در آورده مصحوب پسر خورد میر خلیفه حسام الدین میرک به بهکر فرستاد. و میرزا شاه حسن عروسی کرده یکم را بمنزل آورد. و پرگنه ۱۵ پاتر و باغبانان را بطریق ضیافت بر حسام الدین (f. 108a) میرک تفویض نموده عازم تسخیر ملتان گشت. و حضرت بابر بادشاه همین نسبت را مرعی داشته ناهید یکم دختر ماه یکم را، که قبل ازین مذکور شده بود که چون او خورد بود و او را ماه یکم در کابل گذاشته به قندهار رفته بود، به محب علی خان ولد میر خلیفه وصلت کردند، تا نسبتها بین الطرفين قوی شود. ۲۰ پوشیده نباشد که احوال ولایت ملتان از ابتدای اسلام که به سعی محمد بن قاسم ثقفی در زمان حجاج بن یوسف مفتوح شد سابقاً گذارش یافته<sup>(۴)</sup>.

(۱) حرم : منگی (۲) و ندارد: فرستاده .... (۳) و ندارد: سابقاً گذارش یافته (۴) حرم ندارد: سابقاً گذارش یافته

و چون سلطان محمود غازی از تصرف ملاحظه بیرون آورد مدتها در تصرف اولاد او ماند. و چون حکومت غزنویان منتهی شد، بلاد ملتان باز به تصرف قرامطه در آمد، و از ایشان بتصرف سلطان معز الدین محمد سام در آمد. تا [در] سنه سبع و اربعین و ثمانمائه در قبض و تصرف سلاطین دهلی بود. و از سنه مذکوره که در هند ملوک طوائف بهم رسید والی ملتان حاکم باستقلال گشت و ملتان از تصرف سلطانان دهلی بیرون رفت. و چند کس از پی هم حکومت کردند: شیخ یوسف قریب دو سال، سلطان قطب الدین پانزده سال (f. 108b)، سلطان حسین ولد سلطان قطب الدین سی و چهار سال، سلطان محمود بیست و هفت سال، سلطان فیروز بن سلطان محمود چند ۱۰ ماه پیش نبود. و بعد او سلطان حسین جلوس نمود.

چون در سنه سبع و (۱) اربعین و ثمانمائه نوبت سلطنت و فرمانروائی دهلی به سلطان علاؤ الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بن خضر خان رسید، امر حکومت و کار سلطنت محتمل گشت، و در عمالک هند ملوک طوائف بهم رسید. ولایت ملتان بواسطه توارد صدمات قهر مغول از حاکم ۱۵ خالی ماند. و چون بزرگی طبعه علیه شیخ الطریقه شیخ بهاؤ الدین ذکر یا ملتانی قدس سره در قلوب سکنه ملتان و جمهور زمین داران آن صوبه قرار گرفته، جمعی اهالی و اشراف و عموم سکنه آن حدود شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه باو متعلق بود به سلطنت برداشته، بر منابر ملتان و اوچه و بعضی قصبات خطبه بنام او خواندند. و مشارالیه نیز بانتظام مهام حکومت پرداخته ۲۰ شروع در ازدیاد جمعیت و افزونی لشکر نمود، و دلهای زمین داران را به خود رام ساخته مهبات ملکی را روتق (f. 109a) داد.

اتفاقاً روزی رای سهره (۲) که سردار جماعت لنگاهان بود، و قصبه رپری و آنحدود تعلق باو داشت به شیخ یوسف پیغام فرستاد که چون ابا عن جد ما را

(۲) ح: سهره؛ د: سپهره؛ ه: سپهره

(۱) ح: ندارد؛ سبع و

نسبت اراده و اعتقاد به سلسله ایشان درست شده، و مملکت دهلی از آشوب و فتنه خالی نیست، و میگویند ملك بهلول<sup>(۱)</sup> دهلی را متصرف شده خطبه بنام خود خوانده، اگر خدمت شیخ پیش از پیش متوجه احوال جماعه نگاهان شود، و ما را از جمله لشکریان خود داند، هر خدمتی و مہمی که روی دهد، در جان سپاری خود را معاف نخواهیم داشت. و بالفعل<sup>۵</sup> بجهت استحکام اراده جان سپاری دختر خود را به شیخ میدم، و ایشان را بدامادی قبول میکنم. شیخ از استماع این خبر مسرور خاطر گشته دختر رای سهره را بعقد خود در آورد. و او گاه گاه بجهت دیدن دختر از قصبه رهبری به ملتان می آمد، و تحفهای لائق بخدمت شیخ میگذرانید. و شیخ بجهت احتیاط تجویز نمی کرد که رای سهره منزلی در شهر ملتان بگیرد، و او هم<sup>۱۰</sup> در بیرون شهر منزل گرفته تنها بدیدن دختر میرفت. نوبتی جمیع مردم خود را (f. 109b) گرد آورده روانه ملتان گشت و خواست که به مکر و حیلہ شیخ یوسف را بدست آورده حاکم ملتان شود. و چون بنواحی ملتان رسید به شیخ یوسف پیغام فرستاد، که این مرتبه جمیع نگاهان را همراه آورده ام، تا ملاحظه جمعیت من نموده فراخور آن خدمات فرمایند. شیخ یوسف<sup>۱۵</sup> ساده لوح از حیلہ دهر و فسون<sup>(۲)</sup> زمانه غافل شده او را به تفقادات تلقی نمود. رای سهره بعد از نمودن سپاهیان و اسباب<sup>(۳)</sup> شی با يك خدمتکار بملاقات دختر آمد. و بخدمتکار قرار داده بود که در زاویہ خانه بزغالہ بکارد رسانیده خون مسفوح را گرم در پیاله انداخته یارد. چون خدمتکار بامر مذکور قیام نمود، رای سهره کاسه خون را در کشید، و بعد از زمانی<sup>۲۰</sup> فریاد بر آورد که شکم من درد میکند، و زمان زمان جزع و فزع زیاده می شد. قریب نیم شب وکلای شیخ یوسف را به قصد وصیت حاضر ساخته در حضور آن جماعه استفراغ دہوی نمود. و در اثنای وصیت که بجزع

(۱) ف م زیاد دارد: لودی (۲) ح: نون (۳) د م: سان واجب

و فزع مقرون بود خویشان و قرابتان خود را که بیرون شهر بودند بجهت وداع طلبید. چون وکلای یوسف حال (f. 110a) رای سهره بطور دیگر مشاهده نمودند، در آمدن خویشان و ملازمان او اصلاً مضایقه نه کردند. و چون اکثر مردم او بقلعه در آمدند، به اراده<sup>(۱)</sup> سلطنت سر از بستر بیماری برداشته نوکران معتبر خود را به حراست<sup>(۲)</sup> و نگاهبانی هر چار دروازه تعیین نمود، تا نگذارند که نوکران شیخ یوسف از قلعه به ارك در آیند. آنگاه به خلوت سرای شیخ در آمده شیخ را دستگیر کرده اخراج نمود. و شیخ بجانب دهلی روانه شد، و رای سهره خود را به سلطان قطب الدین ملقب ساخته بنام خود خطبه کرد.

### ۱۰ ذکر توجه نمودن میرزا شاه حسن بدفع جماعه لنگاه<sup>(۳)</sup>

در شهر سنه احدی و ثلاثین و تسعمایه میرزا شاه حسن بعزیمت ملتان متوجه شده طی منازل می نمود. چون به قلعه سیورای رسید، بلوازم نهب و تاراج اقدام نمودند، و دستبرد نموده از مخالفان هر کسی را که می دیدند بقتل می رسانیدند. و بلوچان که در قلعه سیورای بودند<sup>(۴)</sup> از استماع این خبر بجانب اوچه شتافتند و برخی در قلعه تحصن اختیار نمودند. و آن قلعه از سایر قلاع باستحکام و ارتفاع ممتاز بود. میرزا شاه حسن بر کولابی نزول فرمود، و سلطان (f. 110b) محمود خان بهکری بجانب قلعه ایلغار کرده به فوجی از بلوچان که در حواله قلعه بودند رسید و جنگ<sup>(۵)</sup> در پیوست. و دران روز زیاده از هشتاد سوار با سلطان محمود خان همراه نبود. و مسود ۲۰ اوراق از سلطان محمود خان استماع نمود که در روز محاربه سیورای سی کس بضرب شمشیر او مقتول گشتند، و دران معرکه سایر بهادران نیز لوازم

(۱) ه : امید  
(۲) ه : به ملتان، بجای  
(۳) ه : بدفع جماعه لنگاه  
(۴) ه : ندارد؛ و بلوچان الخ  
(۵) ه : زیاد دارد؛ عظیم

جلادت بتقدیم رسانیده دویست کس از اعدا را بڭاک هلاک انداختند<sup>(۱)</sup>.  
 و سائر بلوچان حال بدین منوال دیده بدر رفتند. چون صباح این خبر به  
 میرزا شاه حسن رسید، بر سر دیوانخانه سلطان محمود خان را تحسین و آفرین  
 بسیار کرده در خلوتخانه طلبید، و بدست خود سه چوب زد، و ملامت  
 فرمود که این چنین تیز روی و بی جلوی کردن خوب نیست. و روز دیگر  
 کوچ کرده متصل قلعه سیورای نزول فرمود، و حکم کرد که قلعه را ویران  
 سازند. آن چنان قلعه را در عرض یکفته بڭاک یکسان ساختند.  
 و از آنجا متوجه قلعه مو شده، بر کولابی که نزدیک مو است نزول  
 فرمود. و قدوة العارفين و مرشد الطالبین شیخ روح الله (f. 111a) ولد امجد  
 قطب المحققین و غوث الواصلین شیخ حماد قریشی که یکی از اماجد اولیای ۱۰  
 کرام بوده و مزار فائض الانوار ایشان مطاف اکثر خلائق است، بملاقات  
 میرزا مشرف شده<sup>(۲)</sup> اظهار عجز و اضطراب اهل قلعه نمودند. میرزا مسکین  
 ترخان را امر فرمود که با جمعی درون قلعه رفته آنچه ذخیره بوده باشد  
 ملاحظه کنند، و اگر از مردم نگاه و بلوچ کسی بوده باشد او را از قلعه  
 بیرون آورند، و هر کس که پناه به خاتقاه شیخ حماد برده باشد دست تعرض ۱۵  
 از آنان کوتاه داشته مطلقاً آسیبی نرسانند. ایشان آن جماعت را معاف داشته  
 جمعی دیگر از سپاهیان را که در قلعه بودند بسته بملازمت میرزا آوردند.  
 میرزا شاه حسن دو سه روز گرد قلعه مو مقام کرده بسر قلعه رفتند،  
 و بزیارت مشائخ کرام رسیده از شیخان مو عهد گرفتند که مردم ما را که  
 آمد و شد داشته باشند متعرض نشوند، و مخالفان را در میان خود راه ندهند. ۲۰  
 بعده شیخ روح الله التماس جریمه رحمو دهر نمودند. میرزا فرمودند که ایشانرا  
 سلطان محمود خان میداند، که دو برادر او بواسطه این مردم تلف (f. 111b)

(۱) ندارد: سائر بهادران الخ (۲) صفحات از اظهار عجز تا و دیگر وقایع (127a) در ه موجود نیست



شده اند . بالآخره مصلحت در آمدن او دیده طلب فرمودند . و او شمشیر در گردن آویخته حاضر شد . سلطان محمود خان بهکری گناه او را بخشید . و او بعد از درخواست گناه التماس نسبت برادر زاده خود نمود ، که در سلك خادمان حرم باشد ، و این معنی درجه قبول یافت . خواهر جام ه جیون دهر را به سلطان محمود خان تسلیم نمودند .

و از قلعه مو محبت ترخان را به هراولی تعیین فرموده [با] پانصد سوار بیشتر روانه نموده خود از عقب کوچ کرده قریب به سرحد مردم دلار ، فرود آمد . و دران منزل بنده<sup>(۱)</sup> نام دهر که یکی از شیخان مردم ملتان بود آمده بملازمت مشرف شد . او را به خلعت و انعام سرافراز فرموده به ۱۰ سلطان محمود خان سپردند . و ازین جا بصوب خطه اوچه عزیمت نمودند .

### ذکر محاربه میرزا شاه حسن در منزل اوچه با مردم لنگاه

صبح روز دیگر میرزا شاه حسن بعزم رزم سوار گشته در تعینه سپاه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید . سردار میمنه را به محمد مسکین ترخان و میرزا عیسی ترخان مفوض داشت ، و میسره را (f. 112a) به میر فرخ و میرعلیکه ۱۵ ارغون خویش محمود بیگ لار باز گذاشت . و هراول را به سلطان محمود خان و سلطان مقیم بیگ لار ، و میر فرخ ارغون و سلطان قلی بیگ لار را به همراهی خود در غول تعیین نمود ، و میر محمود ساربان و میر ابو مسلم را به قراولی مقرر نمود . و ازان جانب رای زادهای لنگاه و بلوچان و سائر سپاه ملتان روبرو آمده ، مردم ناهر را به هراولی تعیین نمودند . و سپاه ملتان ۲۰ دران روز بکثرت صدچندان این لشکر بودند . چون این دولشکر جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند ، سپاه مغل باشتعال آتش قتال پرداختند ، و سپاه لنگاه و بلوچ دست به تیر و کمان برده تیر باران کردند . درین اثنا

(۱) محتمل که نامش «هنده» بود کما فی تحفة الکرام ، ص ۴۶ .

بر انغار میرزا مخالفان را منہزم ساخت ، و جوانغار نیز تاخته بنیاد فوجی از دشمنان بر انداخت . بھلول<sup>(۱)</sup> رای زاده و جمعی کثیر دستگیر شدند . میرزا اشارت بقتل آن جماعت کرد . و ہم چنان از میدان قتال روی بظاہر شہر آورده ، دروازہ قلعه را شکستہ ، دست باستعمال ضرب و پیکار بردند ، و جنگ در پیوست . مردم لنگاہ ییالای فصیل قلعه هجوم (f. 112b) نموده دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند . ناگاہ سرہای سرداران را بر نیزہا کردہ بآن مردم نمودند . بہ یک مرتبہ منہزم شدہ خود را از برج و بارو انداختہ راہ نجات جستند . اما حسب الحکم ہر کس از مردم اوچہ بدست این جماعت می افتاد بقتل می رسانیدند ، و مردم شہر را غارت می کردند .

درین اثنا جناب سید زین العابدین بخاری و شیخ ابراہیم و شیخ اسمعیل جمالی ۱۰ و قاضی ابوالخیر و قاضی عبدالرحمن بملازمت میرزا شاہ حسن شتافہ صورت واقعہ را بعرض رسانیدند . میرزا تواجیان را فرمود کہ من بعد متعرض احوال مردم نشوند ، و بندیان را بگذارند ، و ہر کس کہ خلاف حکم نماید سر او را بر نیزہ کنند . و بہ تخریب و انہدام قلعه و عمارات اوچہ حکم فرمود ، چنانکہ چوب عمارات بکشتی انداختہ بہ بہر آوردند .

۱۵ چون غلبہ میرزا شاہ حسن بگوش سلطان محمود لنگاہ حاکم ملتان رسید ، مردم باطراف و سرحدہا فرستاد ، تا لشکر بلوچ و جت و رند و دودائی و کورائی و چاندیہ و سائر سپاہ را جمع سازند . و در عرض یک ماہ ہشتاد ہزار سوار و پیادہ در ملتان جمع آمدہ جمعیتی (f. 113a) عظیم بہم رسید . سلطان محمود لنگاہ عازم میدان رزم و پیکار گشتہ بغرور تمام از ملتان برآمد . ۲۰ و میرزا شاہ حسن خبر جمعیت نمودن سلطان محمود لنگاہ شنیدہ در کنار آب گہارہ<sup>(۲)</sup> فرود آمدہ انتظار میکشید . و سلطان محمود لنگاہ یکماہ در بیرون

(۲) فور ندارد: گہارہ

(۱) ح: مول

ملتان توقف نموده بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب ترتیب نمود .  
و بعد از استعداد لشکر از ظاهر بلده ملتان کوچ کرده روانه شد . و چون  
به يك منزلی بیرون شد باد نخوت در سرش افتاد :

• بیخبر زانکه نقشبند قضا      در پس پرده نقشها دارد

۵ آری در گلشن سپهر بد مهر گل دولت کسی بچید که خار نا کامی در پای  
دلش نخلید ، و در عشرتخانه عالم از پیانه اقبال که قطره چشید که در  
آخر درد سر رخسار نکشید . مؤید این مقال آنکه شیخ شجاع بخاری که نسبت  
دامادی به سلطان حسین نگاه داشت ، و دست او در امور مالی و ملکی  
قوی بود ، به تقریبی به بعضی اهل خدم و خاصه خیلان خیانتی کرده بود ،  
۱۰ و از استماع این حدیث نایره خشم سلطان محمود اشتعال یافته . آن مردم  
حیات خود منحصر در مردن سلطان محمود (f. 113b) دیده کمر بر هلاک  
صاحب خود بر بسته بودند ، و حقوق را بر کناره نهاده زهر هلاهل که  
بقصد دیگران در خزانه نهاده بود در حق او کار فرمودند ، و او از نیم  
جرعه آن چنان مست شد که دیگر روی بیداری ندید .

۱۵ چون والده سلطان محمود ازین واقعه آگاه گشت ، گفت : مناسب  
چنان است که در همین منزل توقف کنیم و لشکر را با خود متفق گردانیم ،  
و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردو محتجب بوده باشد . عاقبت الامر  
این راز نهفته بروی روز افتاد . و در لشکر اکثر مردم بلوچ بودند ؛ بهم  
بر آمدند . مردم نگاه سلطان حسین پسر سلطان محمود را بر وساده حکومت  
۲۰ اجلاس داده جز مصالحه علاج ندیدند . بنا بران خدمت مخدوم زاده شیخ  
بهاوالدین را بالتماس صلح در میان کردند . آن شیخ بزرگوار بکنار آب گهواره  
بنواب میرزا شاه حسن ملاقات فرمود . میرزا شاه حسن شرائط اعزاز  
و اکرام و لوازم تعظیم و احترام بجا آورده التماس شیخ را در باب مصالحه

قبول فرمود. و عهدنامه درین باب نوشتند، مضمون عهدنامه آنکه چون (f. 114a) آب گهاره میان ولایت ملتان و بهکر است حکام کرام بعد الیوم ازین حدود تجاوز نمایند. و در وقت رخصت نه اسب و قطار شتر و مبلغی نقد به مخدوم گذرانید و خدمت شیخ راضی و خشنود مراجعت فرمود. و نواب میرزا به قدغن<sup>(۱)</sup> حکم فرمود که قلعه دیگر در اوچه بسازند. اکنون عمارت آن قلعه بحال خود است. و جمعی از مردم معتمد و کاری در قلعه اوچه تعیین نموده در صدد مراجعت شد. درین اثنا اقبال خان نام از ملازمان سلطان محمود لنگاه بملازمت میرزا شاه حسن مشرف شده اظهار دولتخواهی نمود. او را به مزید التفات مباحی ساخته مدعات او را باجابت مقرون گردانید.

۱۰ ذکر توجه میرزا شاه حسن به تسخیر دلاور و قتل غازیخان در آوانی که میرزا شاه حسن اوچه را متصرف شد، اقبال خان بملازمت میرزا رسیده اظهار دولتخواهی نموده بعرض رسانید که قلعه دلاور خزائن و دفائن بسیار دارد، و اندوخته سلاطین درین قلعه مخزون است. و نشان استمالت بنام غازی خان صدور یافت، مضمون آنکه درینوقت که در خطه ۱۵ اوچه نزول واقع شده، لائق و (f. 114b) سزاوار چنان می نماید که باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعه در گوش کشیده بلا توقف عازم ملازمت گردد. اما غازی خان پای در دامن استغنا پیچید، و پشت پندار به حصانت حصار نهاده متوجه ملازمت نگشت. بناء علی هذا صباح پنجشنبه غره رجب میرزا حکم فرمود که سپاه ظفر دستگاه آب و غله بسیار همراه برداشته و ساختگی ۲۰ آزوقه یکجا نه نموده عنان عزیمت بجانب دلاور معطوف گردانند، و سنبل خان با سواران و خاصه خیل<sup>(۲)</sup> و تویچی و پیاده ها گرد قلعه دلاور محل نصب خیم سازند، و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره

(۲) ف: خیلان

(۱) ف: زیاد دارد: تمام

و محاربه پردازند . و الحق آن حصار است که در رفعت و حصانت سد سکندر است ، و در بیابان واقع شده که بواسطه بی آبی همیشه دیده طيور هوا بجانب سحاب سما نگران و حیران است . القصة کار پردازان چابک دخت در عرض سه روز سیصد چاه آب میا ساخته آب وافر در اردو پیدا کردند .  
 ۵ و میرزا بعد از چهار روز خود تشریف آورده آن قلعه رفیع را مرکزوار در میان گرفت ، و اسباب حصارگیری ترتیب داده دست (f. 115a) بانداختن تیر و سنگ<sup>(۱)</sup> کشادند ، و لوازم قلعه کشائی و محاربه بجای آوردند . چون چندگاه حال برین منوال بگذشت کار اهل حصار باضطرار انجامید ، و از هیچ محل مددی و کومکی بدیشان نرسید . و چون مدت حصن فتادی ۱۰ گشت کار اهل حصار بجائی رسید که چرم جوشان بصد آرزو بدیشان میسر نمی شد . و آخر الامر سنبل خان از دو جانب قلعه نقب زده برج و باره از پیش دروازه برانداختند . و آن مردم چهره مرگ خود را معاینه نموده دست به انداختن حقها و شعلهای آتش کردند . و چون محاربه باشتداد کشید ، دلیران سر در سپر بافته بیرج و باره برآمدند ، و بسیاری از اهل ۱۵ قلعه مقتول و مجروح گشتند . و معدودی که مانده بودند ، همه را دستگیر کردند . و نواب میرزائی به ضبط خزینه و دفینه مردم اعتمادی تعیین نموده ، صباح آن زر بسیار به لشکر تقسیم فرمود ، و حصه خاصه ازان بخزانه ضبط کردند . و از انجا عنان بصوب اوچه و بهکر معطوف گردانیده در پانزده روز به بهکر تشریف آورده بساط عیش و عشرت مبسوط گردانید .

۲۰ گفتار در بیان رفتن میرزا شاه حسن (f. 115b) بجانب ملتان

و پیوسته<sup>(۲)</sup> محاصره نمودن و فتح کردن

در اواخر سنه اثنین و ثلاثین و تسعمایه<sup>(۳)</sup> به سبب عداوتی و منازعتی

(۱) ف : تنگ

(۲) این عبارت ح و ر است ؛ د اینجا زیاد دارد :

لنگر خان که یکی از امرای سلطان محمود نگاه بود

(۳) د ف : پیوستن و ؛ ح ندارد

که بعد فوت سلطان محمود نگاه میان اقربا و امرا واقع شد، هر یکی ناحیتی را مضبوط ساخته اطاعت دیگری نمی نمود؛ و سلطان حسین نام پسر او خورد سال بدست شیخ شجاع بخاری و عورات نگاهان افتاده بود و از دست او کاری نمی آمد. بنا بران فتنه و فساد و جور و ظلم و تعدی در ملتان پیدا آمد. ازین جهت اکابر و اهالی و عامه رعایا طالب حاکم دیگر شدند، تا آنکه لنگر خان بملازمت میرزا شاه حسن رسیده حالات ملتان و ملتانیان بعرض رسانید، و میرزا را بران داشت که کند اندیشه برکنگرة تسخیر بلدة ملتان اندازد. بنا بران عزم نموده، مسکین ترخان را بر سیل قراول پیش فرستاد. و مردم نگاه از توجه جنود ارغون واقف شده، بعد از تقدیم مشورت عنده المشایخ شیخ اسمعیل قریشی را برسم رسالت فرستاده التماس<sup>۱۰</sup> مصالحه نمودند. و خدمت شیخ در (f. 116a) حوالی مؤو<sup>(۱)</sup> بمیرزا شاه حسن پیوسته. نواب میرزا شاه حسن در تعظیم و تکریم شیخ بقدر امکان مبالغه فرمود، و مبالغی بطریق مہمانی بملازمان شیخ عطا نمود. و شیخ در تمہید قواعد صلح گفت و شنید نمودند، اما فایده بران مترتب<sup>(۲)</sup> نگشت. شیخ با لنگر خان گفت: پس ما را به تہتہ پیش عزیزان ما فرستند. لنگر خان<sup>۱۵</sup> از میرزا التماس کرد، کہ چون خدمت شیخ در تہتہ خویشان دارند، اگر حکم فرمایند شیخ بجانب تہتہ عزیمت نماید. میرزا التماس لنگر خان را منبذول داشته شیخ را رخصت سند فرمودند، و موضعی از حوالی تہتہ به صیغہ سیورغال مقرر نمودند. و از انجا کوچ بکوچ روانہ ملتان شدند. بعد از قرب وصول لشکر ارغون و ہم<sup>(۳)</sup> بر نگاه غالب گشته بملتان درآمدند. ۲۰ و لنگر خان با عساکر میرزا بہتی کهلوان<sup>(۴)</sup> را تاختم غلہ و مواشی و سایر اشیا را بہ اردوی میرزا آورد، و عساکر نصرت مآثر محاصره و محاربه کردند.

(۱) ح: ملتان؛ ف: مؤ

(۳) ح: بیم

(۴) ح: تہتی کهلو؛ د: تہتی کهلوان؛ ر: بہتی کهلوان

(۲) ح: ف: مرتب

والیء ملتان یکی از برادران را با برادر جناب شیخ شجاع بخاری بملازمت نواب میرزا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود. میرزا او را نوازش (f. 116b) کرده فرمودند که برادران<sup>(۱)</sup> خود را بگو که از قلعه برآمده ما را به بیند و اطاعت را قبول کنند، تا باصناف اعطاف اختصاص یافته قلعه را بآنها وا گذاشته عنان معاودت معطوف داریم. و آن مردم بدرون قلعه رفته آنچه شنیده بودند بایشان رسانیدند. اما مردم لنگاه از غایت عجب بملاقات بیرون نیامدند، و بدفع و منع سپاه ارغون مشغول گردیده آتش حرب بر افروختند، و دروازه‌های حصار کشاده دست به تیغ و تیر کردند، و کارزار غریب نمودند، و بعضی مردم را بقتل رسانیدند. نایره ۱۰ غضب میرزا شاه حسن بر افروخت. بجانب شرقی قلعه محاذی دروازه شمس خیمه زده در حوالی قلعه مرچل بخش کرد و در محاصره بکوشید. و از هر دو طرف نیران جنگ و جدال اشتعال یافته تیر و تفنگ مانند باران باریدن گرفت، و هر روز جنگ و جدال میکردند. و در شهر ملتان قحط و غلا عظیم روی نمود، چنانچه کله گاو بده تنکه و قیمت یک من غله به سنگ ۱۵ ملتان بصد تنکه رسید. و اکثر مردم به پوست و چرم گاوی که شایسته خوردن نبود (f. 117a) میگذرانیدند. و اگر احیاناً سگ و گربه بدست می افتاد گوشت آنرا در رنگ حلوا و بره می خوردند. و جاره ماچی<sup>(۲)</sup> آنکه شیخ شجاع بخاری او را به سرداری سه هزار پیاده قصباتی مقرر نموده حراست قلعه باو نامزد کرد، آن بیدولت در خانه هر که گمان غله داشت بی ملاحظه ۲۰ در آمده خانه آن بیچاره را تاراج میکرد. و ازین عمل ناهموار مردم دست دعا برداشته بمضمون «نعم الانقلاب و لو علينا، زوال دولت لنگاهان را می خواستند. آخر الامر مردم کشته شدن بر خود قرار داده از باروی قلعه خود را بخندق می انداختند. و میرزا شاه حسن بر اضطراب مردم

(۱) ح: برادر خود را... بیند... کند... باو وا گذاشته (۲) د: جاره باچی؛ ف: چاره باچی؛ ر: جاده ماچی

اطلاع یافته خود را از کشتن ملتانیان باز داشت. امراء ملتان از جهت کمی غله منع کرده بودند که هیچ کس نان نه پزد، بلکه همه مردم که فی الجمله غله داشتند، به غلور و شور با روزگار میگذرانیدند.

چون ایام محاصره به یکسال کشید، و اهل حصار را کار بجان و کارد باسخوان رسید، در یازدهم<sup>(۱)</sup> شهر ربیع الثانی سنه ۹۳۳ بهادران ارغون ه بزخم تیر جانگداز قالب اکثری را تهی ساختند (f. 117b). عاقبت جمعی به زور تیر و گرز وقت سحر دروازه لوهاری را شکسته بشهر درآمدند، و دست غارت از آستین ییادای برآورده شروع به قتل و نهب و تاراج کردند، و سکنه شهر از هفت ساله تا هفتاد ساله به بند رفتند. و آن چنان حادثه به ملتانیان روی داد که یاد از قیامت میداد. و مردم خود را بخانقاه ۱۰ مشایخ عظام<sup>(۲)</sup> کشیدند. بعد از ده دوازده روز که شهر را غارت کردند، محب ترخان با جمعی بخانقاه رفته مردم را غارت کرد و آتش دران بقعه انداخت، و خون بسیار دران مزار ریخت. و مردم لنگاه و سپاه ملتان اکثری در قتل عام کشته شدند، و دران تاراج جواهر نفیس و نقود تا معدود بدست مغول و سپاه افتاد. بعد از ان نایره غضب میرزا شاه حسن تسکین گرفته، بر بقایای ۱۵ برابا که مانده بودند ترحم فرمود و حکم کرد که کشتگان را از شوارع برداشته در معاکها مدفون سازند، و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند، و تعرض نمایند. و مخدوم زاده شیخ بهاوالدین دختر و پسر سلطان محمود لنگاه سلطان حسین نام را بملازمت (f. 118a) میرزا شاه حسن آورد. میرزا شاه حسن هردو را به مسکین ترخان داد. مسکین ترخان دختر سلطان محمود را بآئین ۲۰ شریعت بجهالة نکاح در آورد، و پسر را نیز بفرزندی برداشته در کنف حمایت خود جای داد.

بعد از اقامت دو ماه میرزا شاه حسن عنان مراجعت بجانب بهکر



معطوف نموده، دوست میر اخور و خواجه شمس الدین ماحونی<sup>(۱)</sup> را با دوئیست سوار و صد پیاده و صد توپچی بحکومت ملتان تعیین نمود، و شیخ شجاع بخاری و بعضی خاصه خیلان سلطان محمود لنگاه را مواخذه و مصادره نموده مبلغهای کلی از ایشان گرفت. و میرزا شاه حسن مراجعت نموده به بهکر ه تشریف آورده بود که عرضه داشت امرای تهته رسید، مضمون آنکه کهنکار اراده لشکر کشیدن به تهته دارد. میرزا شاه حسن از بهکر بجانب تهته مراجعت فرمود، و دوست میر اخور و خواجه شمس الدین و لنگر خان را تعیین نمود. و اینها قریب یازده ماه در ملتان اقامت نمودند. و لنگر خان جدا شده، رفته، بملازمت حضرت فردوس مکانی محمد (f. 118b) بآبر بادشاه مشرف شد، و میرزا شاه حسن از استماع این خبر عرضه داشت فرستاده ملتان را پیشکش بادشاه کرد. و دوست میر اخور و خواجه شمس الدین معاودت نموده به بهکر آمدند. و حضرت فردوس مکانی ملتان را به میرزا محمد کامران مرحمت فرمودند.

### گفتار در بیان مخالفت کهنکار و رفتن میرزا شاه حسن

۱۵ چنانچه سابقاً مذکور شد که در حین رسیدن میرزا شاه حسن به بهکر عرضه داشت امرای تهته رسید که کهنکار داعیه ولایت تهته دارد. و میرزا شاه حسن بایلغار بنواحی تهته رسید. درین اثنا ایلچی کهنکار نزد میرزا شاه حسن آمد که «آمر آمرانی که برادر من بوده او را کشته اند. بطلب خون او مردم مجتمع گشته اند. چون نواب میرزائی به تسخیر ملتان رفته ۲۰ بودند من حرمت نگاه داشته بر سر اهل و عیال نیامدم. اکنون با ما صلح باید کرد و پاره از ولایت سند بما باید داد یا جنگ باید کرد». میرزا شاه حسن جواب دادند که «غیر از جنگ ما را سخن دیگر نیست. میدان که

(۱) ح: ماحولی؛ ر ندارد؛ س: تاخونی؛ ف: ماجولی

بخون آمر آمرانی رنگین ساخته بودیم، هنوز اثر خون او باقیست، و (f.119a) پیش از آنکه شما می آید اینک ما می آئیم.

میرزا شاه حسن معدودی را در بلده تته به محافظت اهل و عیال گذاشته عازم لشکر کهنکار شد. و چون قطع مسافت نموده به حواله کج رسید، تنقیص غله در اردو واقع شد. ازین رهگذر مردم تنگ شدند. ۵. میرزا شاه حسن باتفاق امرا صلاح دران دید که از چهار طرف متوجه جنگ<sup>(۱)</sup> باید شد: بهر کدام که مقابله واقع شود جمعی که نزدیک باشند خود را برسانند. فوج اول که روبری او تعیین نمودند سلطان محمود خان بهکری بود، و فوجی دیگر با میر فرخ، و درمیانه شاه حسن<sup>(۲)</sup> تکدوری، و فوجی رابع با میرزا عیسی و میر علیکه. اتفاقاً کهنکار نیز خبر یافته که میرزا با مردم کم ۱۰ ایستاده با ده هزار سوار و پیاده بسیار بجانب میرزا روانه شد. و در اثنای راه آواز کوس بگوش سلطان محمود خان رسید. با مردم خود گفت که آواز کوس بگوش من میرسد. همه در تعجب شدند که درین صحرا آواز کوس از بجای می آید. بار دیگر همان آواز شنیدند. جمعی را بر کوه فرستاد، تا خبر آوردند که کهنکار با لشکر عظیم روبروی میرزا شاه حسن می رود که ۱۵ گویا جاسوس فرستاده (f. 119b) خبردار شده که میرزا شاه حسن باندک مردم آمده، فرصت غنیمت داشته، و از سه فوج دیگر خبر نداشت. میرزا شاه حسن چون آن جمعیت دید خود بهمان مردم کم و بیش روان شد. درین اثنا سلطان محمود خان بهکری قطره زده، گردیده، از کندلان پیش در آمد<sup>(۳)</sup>، و جلودار را بملازمت میرزا فرستاد که شما هم از جای خود پیشتر می آید: ۲۰ انشاء الله نمی گذاریم که شما برسید. و قاصدی بجانب میر فرخ فرستاد که خود را برساند. کهنکار صف راست کرده، از اسب پیاده شده، سپرها

(۲) ح: شاه حسین

(۱) ف: لشکر کهنکار، بجای جنگ،

(۳) مطابق ر: د: قطره کرده کندلان از پیش آمد

در هم بافتند، و نیزها در دست گرفته کنارهای فوطه را با یکدیگر بستند. سلطان محمود خان ببارزان گفت که غیر<sup>(۱)</sup> نیزه چیزی در دست نکنید. تا دو سه ساعت بخوبی<sup>(۲)</sup> جنگ در پیوست. دو صف پیش بهام طعمه عقاب تیر<sup>(۳)</sup> دلدوز گشتند. فوج دیگر که مانده بود رو بفرار نهاده از پیش میر فرخ برآمدند؛ آنها را میر فرخ علف تیغ ساخته همانجا نزول فرمود. صباح آن سپاه بتاخت و تاراج قصبات و قریات رفته مردم بسیار به بند آوردند، و اسب و اسباب و شتر و گاو و مواشی (f. 120a) بی نهایت بدست سپاهی افتاد. میرزا شاه حسن مظفر و منصور مراجعت فرموده بیلده تهنه تشریف آوردند.

۱۰ گفتار در بیان توجه موکب همایون حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه بجانب گجرات و حسب الحکم عزیمت نمودن میرزا شاه حسن بآن ولایه

در شهر سنه اثنی و اربعین و تسعایه که حضرت همایون بادشاه از دهلی با سپاه گران بجهه غزا و تسخیر چتور روان شده حوالی آن را مضر<sup>(۴)</sup> ۱۵ سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود، سلطان بهادر گجراتی عریضه در باب راجه چتوری و التماس خلاص او نموده در ذیل بعضی کلمات درشتی آمیز مرقوم کرده بود. حضرت بادشاه را ازان مکتوب ملال بخاطر مبارك رسید، و بعزم رزم سلطان محمود بهادر عنان توسن جهان نورد را بجانب گجرات انعطاف داد، و طی منازل نموده بحدود گجرات رسیدند. و عساکر ۲۰ نصرت مآثر بر هر ولایت که عبور می نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرموده از مخالفان هر کس را که میدیدند بقتل میرسانیدند. و سلطان بهادر آخر خود را به بندر کشید (f. 120b). القصه در اثنای نهضت فرمانی بنام

(۱) ح: تیر (۲) مطابق ح: ر: هجوم: د: نجومی (۳) ف: نیزه (۴) ف: مفر

میرزا شاه حسن صادر فرموده بودند که طریقهٔ یکجہتی مرعی داشته ازان جانب روی توجه بگجرات نماید، و در حدود پتن توقف نموده عرضه داشت کند (و) به هرچه حکم صادر گردد عمل نماید.

میرزا شاه حسن به جمعیت تمام از نصرپور سوار شده از راه رادن پور<sup>(۱)</sup> به پتن رسید، و خضرخان که از قبل سلطان بہادر در قلعهٔ پتن بود، به تحصن قرار داد، و مراعی و مواشی حوالی پتن را بجای دور دست بردند. و سلطان محمود خان با پانصد سوار پیش رفته دست بغارت بعضی قری برد، و در هفت گروہی پتن منزل کرد. جانعلی پیشقراق را بملازمت میرزا شاه حسن روانہ ساخت. جنید و جونہ جاریجہ را سلطان محمود خان بدرون قلعهٔ پتن نزد خضرخان فرستاد کہ چون میرزا شاه حسن با سپاہ گران آمدہ، ۱۰ لائق آنصت کہ تو بملازمت ایشان مشرف گشتہ قلعه را تسلیم نمائی، و باعیال و اطفال بسلامت برآمدہ بہر جائی کہ ارادہ تست بروی. او در جواب گفت کہ سلطان بہادر سلامت در کرنال نشستہ، مرا چہ ضرورت (f. 121a) واقع شدہ کہ من قلعه را بہ مغلان سند بدم. عاقبہ الامر جنید و جونہ نزد مادر خضرخان رفته پیغام سلطان محمود خان رسانیدند و گفتند کہ مناسب ۱۵ حال شما نمی بینیم کہ ما برخاستہ بی تحفہ و پیشکش نزد سلطان محمود خان برویم. مادر خضرخان گفت: صلاح چیست؟ گفتند: يك لك فيروز شاهی بہ مہمانی میرزا شاه حسن و سی ہزار دیگر بہ سلطان فرستید کہ ما لشکر را بکوچانیم. الغرض يك لك و سی ہزار فيروز شاهی را مصحوب معتمدان خود فرستادہ. صباح آن میرزا شاه حسن آمدہ بر سر تال پتن نزول ۲۰ فرمود. سلطان محمود خان بملازمت میرزا شاه حسن رسیدہ طلب رخصت نمود کہ پیشتر رود. میرزا شاه حسن فرمود کہ اولاً کسی بملازمت حضرت

(۱) رادن پور؛ و : رادن پور

بادشاه فرستاده از آمدن خود خبر کنیم؛ بهر جایی که حضرت بادشاه امر کنند بگرویم<sup>(۱)</sup>. عبدالقدوس را با عرضه داشت بملازمت بادشاه فرستادند. درین اثنا مردم خضرخان پیشکش را گذرانیدند. میرزا شاه حسن پانزده روز در نواحی پتن توقف نمود. و سلطان محمود تا محمود آباد رفته دست به غارت اموال گجراتیان دراز نمود. و امتعه و اقله و نقود بی (f. 121b) نهایت بدست سپاه افتاد.

درین اثنا میر فرخ به میرزا شاه حسن عرض نمود که هرگاه بادشاه فرمان صادر فرماید که تو آمده بما ملحق شده در اردو فرود آی، غیر رفتن بار دو علاجی ندارید. و چون مردم ارغون و ترخان سامان امرای جغتیه ۱۰ ملاحظه و مشاهده کنند، و حضرت بادشاه زر وافر از خزانه گجرات به سپاه نصرت دستگاه خود قسمت کنند، کدام سپاهی پیش شما خواهد ماند؟ اکثر مردم جدا میشوند. مصلحت آنست که ما عنان مراجعت معطوف گردانیده عازم سند شویم. بمیرزا شاه حسن و اکثر امرا<sup>(۲)</sup> معقول شد. به همین قرار داد اتفاق نموده عرضه داشت مصحوب میرزا قاسم بیگ لار ۱۵ بملازمت حضرت بادشاه فرستاد، که من سپاه خود را بتمام آورده ام؛ و الحال از امرای بهکر و تهته عرضه داشت رسید که مردم کلبتی و جتوئی و زمینداران جمعیت نموده، آن ولایت را غارت نموده، آغاز فتنه و فساد کرده اند؛ بحسب ضرورت مراجعت واقع شد. و میرزا شاه حسن قبل از وصول حضرت بادشاه به احمد آباد بیست روز پیشتر مراجعت نموده ۲۰ در اوائل سنه خمس و اربعین (f. 122a) و تسعمایه از راه رادن پور عازم تهته شد. و در حین مراجعت مردم جارپچه و سوده را قتل و نهب عجیب نمود.

(۲) حوزیاد دارد: این صلاح

(۱) ح: بگرویم

## گفتار در وصول حضرت بادشاه و الاجاه جنت آشیانی

محمد همایون بادشاه بدیار سند و ذکر

مخالفت میرزا شاه حسن

[دهم محرم] چون در سنه سبع و اربعین و تسعمایه از ناحیه شرقی هند شیرخان افغان که فرید نام داشت ولد حسن افغان<sup>(۱)</sup> سر برآورده به ه بادشاه جمجاه همایون بادشاه مقابل شد، و بین الجابین دو سه دفعه میدان محاربه آراسته مقاتله و مجادله برگذر جوسا<sup>(۲)</sup> اتفاق افتاد و بالآخره شکست واقع شد، [و] جنود بادشاهی از آب جوسا عنان بجانب جون پور تافته جلوریز بجانب آگره آمدند.

الغرض که میرزا شاه حسن در سنه ست و اربعین و تسعمایه میر علیکه ۱۰ ارغون مرا بجهت تهنیت گجرات و بنگاله بملازمت بادشاه همایون قبل ازین ارسال نموده بود، و میر خوش محمد ارغون را نیز به مبارکبادی فتح قندهار و قتل اغضوارخان بخدمت میرزا کامران فرستاده. و این دو کس بغایت سپاهی و صاحب رای صائب و تدبیر بودند (f. 122b). چون میر علیکه بملازمت بندگان درگاه بادشاه عالمیکان مشرف شد، از بی پروائی و عظم شان بادشاه چنان تفرس نمود که عنقریب بعضی از سپاه یگانه نقش تمرد بر لوح خاطر خواهند نگاشت. میر علیکه بی رخصت بادشاه از اردوی اعلی برآمده، بسرعت تمام خود را بمیرزا شاه حسن رسانید. میرزا از استماع آمدن او بغایت متفکر و متردد گردید. و چون میر علیکه بملاقات میرزا شاه حسن مشرف شد، از واقعات استفسار نمود. او گفت: ۲۰ من بادشاه را در نهایت استعلا دیدم و ارکان دولت و اعیان مملکت در نهایت غفلت. از حساب ترکانه خود یاقم که عنقریب باغی بر ایشان استیلا

(۱) حوزیاد دارد: راه مخالفت پیمود و بادشاه بمقابله او توجه فرمود و او (۲) ف: جویدار

یافته خلل در قواعد سلطنت ایشان راه خواهد یافت، و من آمده ام که شما را خبردار گردانم. میرزا شاه حسن امرای خود را طلب نموده در مجلس بآنها کنکاش نمود. درین اثنا خبر شکست بادشاه رسیده، همه برزای میر علیکه آفرین رده شرط تحسین بجا آوردند، و قرار دادند که از اوچه تا بهکر ه هر دو روی آب را ویران کرده زراعت تلف باید نمود (f. 123a). و چون خبر هزیمت لشکر بادشاهی مکرر رسید چار باغ که در موضع ببرلو بود بانواع عمارات و اجناس قلعه داری ذخیره کرده و از بهکر تا سیوستان قصبات و قریات و پرگنات بهکر را ویران مطلق گردانید. و رای ایشان برین قرار گرفت که حضرت بادشاه بجانب سند توجه خواهند فرمود، چرا که ۱۰ میرزا کامران و میرزا عسکری طریق موافقت گذاشته اند. لابد حضرت بادشاه<sup>(۱)</sup> باین جانب تشریف می آرد.

و چون در غره ربیع الاول سنه سبع و اربعین و تسعمایه حضرت بادشاه به لاهور رسیدند، تمامی برادران و امرای نامی جمع آمدند، و باوجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی شدند، و کمر ۱۵ صدق بر میان همت نمی بستند، تا آنکه روزی خواجه خاوند محمود و میر ابوالبقاء و خواجه عبدالحق و اکابر اهالی و اعیان دولت جمع شدند، و بر اتفاق و یک جهتی تذکره نوشتند، و تمامی اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل ثبت نمودند. چون این محضر وثوق باختتام رسید، بساط کنکاش مبسوط گردانیدند. چون زبانها بادل موافق نبود سخن نا تمام ۲۰ (f. 123b) شده<sup>(۲)</sup> مجلس تمام شد. و در آخر جمادی الآخر سنه ۹۴۷ محمد همایون بادشاه و محمد کامران میرزا و محمد هندال<sup>(۳)</sup> میرزا و محمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و محمد زمان میرزا و نورالدین محمد میرزا و امرای کبار و تمامی لشکر از آب لاهور عبور فرمودند و شیرخان بنو اخی لاهور

(۱) و ندارد: بجانب سند الخ (۲) سخن با تمام نرسیده (۳) و ندارد: محمد هندال

رسید. و مردم افغان مغل را هر جا می یافتند متعرض گشته دست تعدی دراز ساخته عیال و اموال<sup>(۱)</sup> را تصرف می نمودند. ازین جهت مردم مغول بنامی در موکب همایون جمع آمده روی توجه بجانب کابل نهادند. و چون بآب چناب رسیدند، محمد کامران میرزا و محمد عسکری میرزا با خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالحق<sup>(۲)</sup> بی اجازت متوجه کابل شدند. ناچاره بادشاه بجانب بهره توجه فرمود. محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا جدا شده بمیرزا کامران ملحق شدند. محمد همایون بادشاه این نفاق از برادران مشاهده کرده در غره رجب سنه ۹۴۷ عنان عزیمت بجانب سند معطوف فرمود. و در آخر شعبان سنه ۹۴۷ اردوی معلی به اوچه رسید. چون بخشوی لنگاه نزدیک بود (f. 124a) فرمان عنایت و خلعت فاخر مصحوب ۱۰ بیگ محمد بکاول و پچک بیگ باو فرستادند، و او را بخطاب «خانجهانی» و علم و نقاره سرافراز نمودند. و او کشتی و غله فرستاده، اما خود سعادت ملازمت درنیافت. و در تاریخ اوائل رمضان رایات عالی بجانب سند نهضت فرمود. و در بیست و هشتم رمضان قصبه طهری<sup>(۳)</sup> مضر بخیام عالی گشت. و بادشاه بنفس نفیس خود در چار باغ پیرلو که در نزاهت و لطافت ۱۵ عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند. و سلطان محمود خان ولایت بهکر را ویران ساخته، استحکام قلعه داری نموده، کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد<sup>(۴)</sup>.

چون موکب همایون به قصبه طهری نزول یافت، منشور عالی بنام سلطان محمود صادر شد که آمده سعادت آستان بوسی نماید و قلعه را به ملازمان ۲۰ درگاه سپارد. و او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسنم؛ مادام که میرزا شاه حسن در ملازمت نیاید، آمدن من در آئین نمک خوردن

(۱) ح: اطفال (۲) ف: عبدالحق (۳) ح: در همه جا دوهری، می نویسد (۴) ح: انداخت



پسندیده نیست، و بی رخصت میرزا شاه حسن قلعه سپردن<sup>(۱)</sup> هم سزاوار نه. بادشاه او را معذور (f. 124b) داشتند. و چون غله کم بهم میرسید، مهتر اشرف که میر بازار بود نزد سلطان محمود خان فرستادند و خان مذکور<sup>(۲)</sup> پانصد خروار غله بمردم بادشاهی و بعضی<sup>(۳)</sup> از ماکولات فرستاد<sup>(۴)</sup>. و این خدمت او مستحسن افتاد. و در همان ایام امیر طاهر صدر و سمندریگ را که از ملازمان معتمد شاهی بودند پیش میرزا شاه حسن به تهنه فرستادند، و بمواعید عنایات و موافق اخلاص او که در حضور حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه فیما بین واقع شده بود بجانب میرزا شاه حسن نوشتند. میرزا شاه حسن فرستادهای بادشاهی را بادب و اعزاز دید، و میرزا شاه حسن ۱۰ بخود قرار داد، که چون بندگان حضرت بادشاه تشریف آورند از هاله کندی تا بتوره آنطرف آب را به خرج بیوتات بادشاهی وا گذاشته، و بعد از تمهید عهد و پیمان بملازمت ایشان مشرف گشته، با لشکر و خدم خود تسخیر مملکت گجرات را پیش نهاد همت ساخته، بعد از فتح آن ولایت مراجعت خواهم نمود. و به همین قرار داد جناب سیادت پناه شیخ میرک ۱۵ پورانی و میرزا قاسم طغانی را با پیشکش لائق بملازمت (f. 125a) حضرت بادشاه فرستاد. این مردم در نواحی بلده بهکر بملازمت حضرت مشرف گشته حقیقت اخلاص و التماس میرزا شاه حسن را بعرض همایون بادشاه رسانیدند، و عرضه داشت گذرانیدند. مضمون عرضه داشت این بود که «ولایت بهکر محصول کم دارد، و ولایت چاچکان در معموری و آبادانی ۲۰ و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است. مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند و آن را در تصرف درآرند<sup>(۵)</sup>، که هم سپاه دولت را فراغت بود و من هم بمخدمت نزدیک خواهم شد. دولت بمن قرین

(۱) ف : « بیرون قلعه آمدن » بجای « قلعه سپردن » (۲) د ندارد : « فرستادند و خان مذکور »  
و لیکن در خط دیگر دارد « رفت و اوه » (۳) ف : « برخی » (۴) ف : « داد » (۵) ف : « دارند »